

بزرگو و تربیت کنید که مورد قبول اسلام باشد نه اینکه افرادی که بر علیه اسلام دست بزنند. از شهید شدن فرزند خود ناراحت نباشید، باید حتی بعد از شهید شدن هم در بین مردم بدون گریه صحبت بکنی، که این خود باعث تقویت روحیه مردم می شود. دیگر اینکه اگر نسبت به شما اشتباهی کرده ام مرا به خاطر خدا ببخشید. شما مواظب برادرانم و خواهرانم باشید، تا راه خیر و راه اسلام را انتخاب کنند.

پاسدار انقلاب اسلامی همتا... متو
امضاء

زندگینامه پاسدار شهید همتا... متو

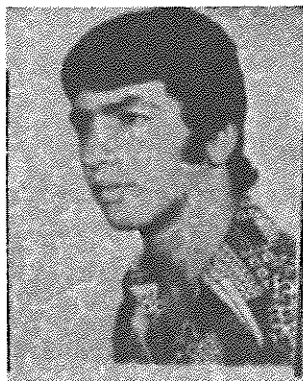
بسم الله الرحمن الرحيم

شهید بسال ۱۳۳۹ در روستای قلعه کش در خانواده ای محروم و مذهبی دیده به جهان گشود. در سن هفت سالگی به دبستان دولتی امیر قلعه کش راه یافت و در سال ۱۳۵۹ موفق به اخذ دیپلم در رشته ریاضی و فیزیک گردید. در زمان اوج گیری مبارزات مردم علیه رژیم خود کامه شاه در زمینه پخش نوار و کتاب فعالیت چشم گیری داشت.

شهید همتا... متو به همراه دیگر دوستانش کتابخانه سجادیه قلعه کش را تشکیل دادند با پیروزی انقلاب اسلامی و سرنگونی بساط کفر شهید وارد کمیته انقلاب اسلامی محل خود شد و در این زمینه فعالیت های زیادی نمود. او بعد از فرمان تاریخی حضرت امام خمینی مبنی بر تشکیل ارتش بیست میلیونی، به تشکیل و سازماندهی بسیج در محله اش اقدام می نماید.

پس از چندی همراه با تعدادی دیگر از جوانان مسلمان روستایشان، گروهی به عضویت در سپاه آمل اقدام می کنند. از دیگر فعالیت های او می توان شرکت در درگیری های گنبد و مبارزه علیه ضد انقلاب در کردستان را نام برد. با شروع جنگ تحمیلی صدام عقلی علیه جمهوری اسلامی عازم غرب کشور شد و به مدت ۲ ماه در آنجا مشغول پیکار با نوکران چشم و گوش بسته آمریکا بود. پس از بازگشت از جبهه و در شب حمله ضد انقلاب

به شهر آمل شرکت فعالانه داشت تا سرانجام در ساعت ۳ بعد از ظهر روز
سه‌شنبه ۶۰/۱۱/۶ در حین درگیری با خلقی‌های از خلق بریده به دیدار
حق شتافت و در صف شهدای انقلاب اسلامی به کاروان حسین پیوست.



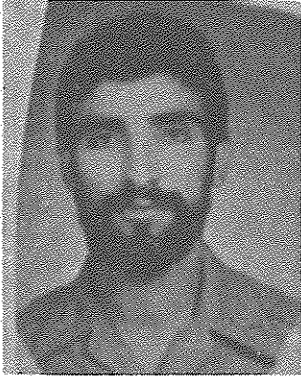
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

زندگیناه 4 برادر شهید منوچهر قلی نژاد

شهید منوچهر قلی نژاد در سال ۱۳۴۱ در شهر آمل چشم بجهان گشود از ابتدای کودکی به همراه پدرش بجلسات درس قرآن و مراسم عزاداری سیدالشهداء میرفت و عشق و علاقه‌ای وافر به اسلام و قرآن کریم داشت. کلاس دوم راهنمایی را بی پایان رسانیده و سپس برای کمک به تأمین خانواده در کنار پدرش بکار پرداخت. او در دوران انقلاب همواره در تظاهرات و راهپیماییها شرکت میکرد و نسبت به روحانیت خصوصاً امام احترام خاصی قائل بود. پس از انقلاب به همکاری در نهادهای انقلابی پرداخت روزها کار میکرد و شبها به گشت و پاکسازی و شعارنویسی روی دیوارهای شهر می پرداخت.

شب سهشنبه نماز جماعت را با برادران خواندند و شام خوردند و بعد به خواندن دعای توسل پرداختند گوئی بدرگاه خدا توسل میجستند که همه با هم در آن شب شهید شوند. آنگاه همه با هم بطرف انجمن اسلامی رفتند و چند قوطی رنگ برداشتند و عازم اسپه کلا شده و مشغول رنگ زدن بودند که صدای تیراندازی را شنیدند. بسوی محل تیراندازی رفتند در آنجا با گروه مزدوران جنگلی روبرو شدند. زمانیکه یکی از مزدوران سیلی محکمی به گوش شهید جعفر هندوئی نواخت برادر شهید محمد نژاد

یقه آن مزدور را چسبید و گفت خجالت نمی‌کشی که تو با اسلحه و او بدون
اسلحه است و او را میزنی. سرانجام آن کافران از خدا بی‌خبر او و دیگر
یارانش را جلوی بیمارستان هفده شهریور ناجوانمردانه شهید نمودند.
او و دیگر یارانش بدیدار خدایشان شتافتند.

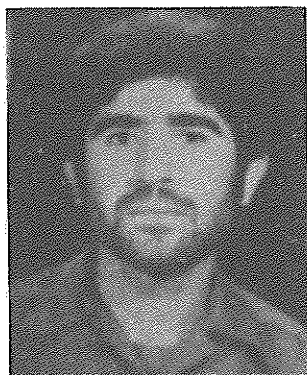


زندگینامه برادر شهید محمود افرکش بسم الله الرحمن الرحيم

شهید افرکش در سال ۱۳۳۹ در روستای بومرحله چشم بدنیا گشوده در رنج و مشقت پرورش یافت. دوران تحصیلات ابتدائی را در روستای خود گذراند و برای دوره راهنمایی و نظری به آمل آمد و در آنجا موفق به اخذ دیپلم شد. بعد از آن برای فراگیری درس طلبه‌گی به حوزه رفتند تا در آن مکان مقدس و روحانی خود را پرورش دهد. بعد از چند ماه وقتی که سپاه تشکیل شد عضویت سپاه درآمد و پس از مدتی بعلت ناراحتی جسمانی و اعزام به خدمت سربازی از عضویت سپاه بیرون آمد. زمانی که به سربازی رفت جنگ تحمیلی شروع شده بود.

وی قبل از انقلاب فعالیتهای چشم‌گیری در پخش اعلامیه و نوارهای امام و شرکت فعال در درگیری و تظاهرات در شهر داشت. بعد از انقلاب خدمات زیادی در سپاه کرده است. او دو روز قبل از شهادتش آنقدر خوشحال بود انگار روی زمین راه نمی‌رفت، بلکه پرواز می‌کرد.

شب قبل از شهادتش بحمام رفت و غسل شهادت کرد ناخنهایش را گرفت، پوتینش را وا کس زد و صبح زود به آمل آمد. وقتی موقع ظهر یکی از برادران پاسدار به او گفت بیا نهار بخور گفت برادران در سنگر گرسنه‌اند من غذا نمی‌خورم. که بعد از ظهر بشهادت رسید و به لقاءالله پیوست.



زندگینامه پاسدار شهید رمضان شعبانزاده

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شهید رمضان شعبانزاده در سال ۱۳۳۷ در روستای الو در یک خانواده متوسط دنیا آمد تحصیلات ابتدائی خود را در روستا گذرانید و تا سال سوم متوسطه درسش را ادامه داد. در همین زمان بود که بناگاه پدرش را از دست داد. از این به بعد شبانه درس میخواند و روزها در زمین مشغول کشاورزی بود.

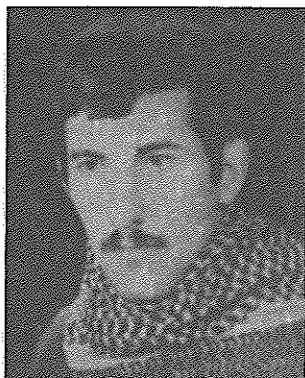
در همین ایام بود که با راهنمایی یکی از دیران خود مشغول مطالعه کتابهای مذهبی شد و اطلاعاتی از جنایات رژیم خوانخوار کسب کرد تا آنجا که عید گرفتن را برای خانواده خود تحریم کرد. در دوران انقلاب در تظاهرات علیه نظام دیکتاتوری پهلوی شرکت فعالانه داشت.

بعد از پیروزی انقلاب مدتی بفرمان امام امت در جهاد سازندگی مشغول خدمت به مستضعفین و محرومین جامعه شد و در اوائل تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی عضویت سپاه در آمد و جهت سرکوبی ضد انقلاب به کردستان اعزام شد. همیشه این آیه ورد زبان شهید بود که «محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم» بر خوردش با کسانی که دوستدار امام و انقلاب بودند توام با دوستی و مهربانی و با کسانی که دشمن و مخالف اسلام و انقلاب بودند بسیار خشن و سرسختانه

بود. وی در مقابل مشکلات بردبار بود و با توجه به سخنان رهبر کبیر انقلاب که ای کاش من هم یک پاسدار بودم به مسئولیت سنگین خویش در قبال جامعه اسلامی و مستضعفین پی برده بود.

او علاقه خاص و شدیدی به شهید مظلوم بهشتی داشت و در وصیت خود این مطلب را نیز یادآور شدند که اگر فرزندم پسر بود (بعلت لقب دادن شهید بهشتی به میثم زمان) نام او را میثم بگذارید و اگر دختر بود به مناسبت آزادی قدس عزیز قدسیه بگذارید.

سرانجام در شب ۶ بهمن در حال محافظت از شهر و دفاع در مقابل دشمنان امام و اسلام بدست کوردلان بدرجه رفیع شهادت نائل آمد.

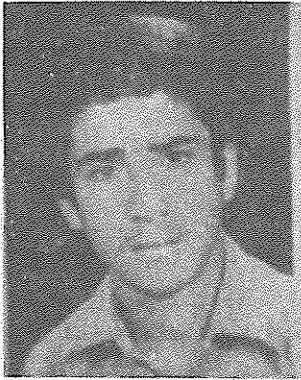


زندگینامه برادر شهید اکبر فصلی درزی بسم الله الرحمن الرحيم

شهید اکبر فصلی درزی در سال ۱۳۳۴ در شهر آمل بدنیا آمد. وی تا کلاس سوم متوسطه درس خواند و بعد ترك تحصیل کرد و از آن موقع به کارگری در مغازه مشغول بود. پس از چندین سال کارگری، در مغازه شیرینی‌سازی مشغول کار شد. وی با مردم و خانواده‌اش برخورد خوبی داشت.

شهید در مبارزات قبل از انقلاب فعالیت‌های زیادی داشت و در تظاهرات و راهپیمائی شرکت میکرد بعد از انقلاب منقضی ۵۶ بود که دوره احتیاط را در کردستان خدمت کرد. شهید دارای يك دختر يك ساله بود و بچه دیگرش شش ماه بعد از شهادتش بدنیا آمد. وی به اشخاص مستضعف خیلی کمک میکرد و عاشق امام بود. شب قبل از شهادتش تا ساعت ۱۱:۳۰ مشغول گلدوزی عکس آیت‌الله بهشتی بر روی پارچه بود که ساعت ۳ بعد از نیمه شب جهت کمک به برادران که با گروهکها از کفار درگیر بودند خواست از خانه بیرون رود که همسر مانع از رفتنش شد و گفت تو که اسلحه نداری چگونه میخواهی با کفار مبارزه کنی. شهید صبح

زود جهت مقابله با گروه‌های آمریکائی از خانه بیرون رفت و در خیابان مشغول درست کردن سنگر شد هنوز سنگرش را تمام نکرده بود که رگباری به رویش گشوده شد و او را به مقام شهادت نائل گردانید .



زندگینامه برادر شهید علی ابراهیمی

بسم الله الرحمن الرحيم

برادر شهید علی ابراهیمی در سال ۱۳۴۴ در خانواده‌ای مذهبی در روستای آغوزین آمل بدنیا آمد. او از همان ابتدا به مکتب اسلام عشق میورزید و تا کلاس پنجم ابتدائی به تحصیل پرداخت و از آن به بعد به علت مساعد نبودن وضع مالی ترك تحصیل کرد و به کار کشاورزی مشغول شد.

در سال ۱۳۶۰ دوباره بکلاس شبانه رفت و تحصیلات خویش را ادامه داد. شهید در جریان درگیری لیبرالها و بنی‌صدر بدفاع از شهید مظلوم آیت‌الله بهشتی و خط امام برخاست در تظاهرات و راهپیمائی‌ها شرکت فعال داشت تا زمانیکه احساس رفتن بجنبه کرد و با موافقت پدر و مادرش در بسیج محل جهت اعزام بجنبه‌های رزم ثبت نام کرد. سه روز بر رفتن جنبه نمانده بود که در روز ۶ بهمن ۶۰ مزدوران جنگلی بشهر آمل حمله کرده‌ووی رادر حالی که کسبه‌شن بدوش داشت در مقابل دادگستری هدف تیر قرار دادند و بدین ترتیب این فرزند اسلام نیز بجمع شهدا پیوست و به آرزویش رسید.